

انقلاب و خطر فقر نرم افزاری

با نگاهی به دکترین حقوقی و حکومتی امام علی (ع)

حسن رحیم پور ازغدی

بعد از تثبیت یک انقلاب، اگر نسل دوم و سوم انقلاب از مفاهیم انقلابی و از ارزشهای انسانی در جامعه بعد از انقلاب، جانانه و ابوذری دفاع نکنند و قیام نکنند و حتی اگر سخت افزار انقلاب حفظ بشود، نرم افزارش عوض می شود. اگر هوشیاری ایدئولوژیک و انقلابی در این مسأله نباشد و انقلاب فقط سخت افزارش حفظ بشود، نرم افزارش تغییر می کند و شما متوجه نمی شوید.

طبقه حاکم غیر از هیئت حاکم است. هیئت حاکمه یک گروه سیاسی است که بر اهرمهای رسمی مدیریت، مسلط است و ظاهراً آنها تصمیم می گیرند؛ اما طبقه حاکم آن گروه اجتماعی اند که سلطه شان سلطه ای اعتباری و قانونی نیست. رسمی نیست. اما سلطه حقیقی و عملی است. یعنی در واقع سلطه دست آنهاست.

شماها یا کسانی هستید که در مجلس ختم این انقلاب شرکت خواهید کرد یا کسانی هستید که پرچم خونین انقلاب را از دست نسل قبل و سیصد هزار شهید می گیرید و در قلله های بالاتری نصبش می کنید، یکی از بین دو اتفاق در هر صورت به دست شما اتفاق خواهد افتاد.

بسم الله الرحمن الرحيم

سعی می‌کنم در این جلسه یک نگاه تطبیقی به آنچه که به آن سیاست مدرن می‌گویند و یا حقوق اساسی سکولار با دکترین حقوقی و حکومتی امام‌علی بن ابیطالب بعنوان مکتب، یک بررسی تطبیقی داشته باشیم. گرچه علی روح بزرگی بود در کالبد تنگ جهان و جامعه‌ی دوران علی شایستگی ایشان را نداشت و او بزرگتر از آن جامعه و فراتر از ظرفیت آن مردم بود، اما وقتی نام رفتار علوی یا دولت علوی را می‌شنویم، باید متوجه باشیم که سخن از یک شخص، هر چند بزرگ، در میان نیست؛ بلکه گفتگو از یک مکتب است که علی نمونه بارز و برجسته تربیت شده این مکتب می‌باشد. مکتبی که بنیانگذارش پیامبر بزرگ خدا بود و ایشان شاگرد برجسته آن مکتب. او از پیامبر آموخت که جامعه دینی جامعه‌ای است که بدون لکنت زبان بشود حق ضعفا و محرومین را و طبقات پایین جامعه را - که معمولا قدرت مطالبه حقوق خود را ندارند - از صاحبان قدرت و ثروت گرفت. روایت از ایشان نقل شده که فرمودند: «انی سمعت رسول الله.. يقول فی غیره مره» من شنیدم که به شکل متواتر در موقعیت‌های مختلف، پیامبر این نکته را به زبان آورد که: «لن تقدس امه لا یؤخذ للضعیف فیها حق من القوی غیر متتعمع» آن امت و جامعه‌ای که حق ضعیفان را نشود بدون لکنت زبان و بدون ترس از اقویا و صاحبان قدرت و ثروت مطالبه کرد، قابل تقدیس و پاکیزه نیست. اینها در واقع تعریف جامعه دینی است. از زبان پیامبر اکرم که استاد و مربی علی بن‌ابی طالب است و حضرت علی فرمود: «انا عبد من عبید محمد (ص)». یعنی من بنده‌ای از بندگان محمدم و مثل برده در برابر محمدم. یعنی هر چه دارم از اوست. در قاموس علی بن‌ابی طالب (ع) دولت دینی، ضامن عدالت دینی، ضامن حدود خدا، قوانین خدا و حقوق مردم است. حریم مردم، حریم خداست و حق...؛ منتهی با تعریف دینیش نه با تعریف ماتریالیستی، تعریف لیبرالی و تعریف مارکسیستی‌اش. تجاوز به حریم انسانها و حقوق مسلم آنها، تجاوز به حریم خداست. این منطقی علی بن‌ابی طالب است و بارها در نهج‌البلاغه به تعابیر مختلف آورده‌اند. و باز ایشان از پیامبر اکرم نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود: «من قتل دون حقه فهو شهید». هر کس برای دفاع

شما دارم، یعنی خدمت به شما، عمل می‌کنم. اگر شما با من قهر بکنید، من با شما قهر نمی‌کنم. من به تکلیفم عمل می‌کنم.

کند و یا سرش را توی چاه بکند و با چاه شروع به ناله کند. گفت: خدایا تو خطر دوستانم را یک جور دفع بکن، دشمنانم با من! علی (ع) بعد از آنکه حکومت را گرفت، انقلابی‌تر از گذشته شد. محکم‌تر از قبل از حکومت، شعار عدالت داد. حضرت علی در عزل و نصب‌هایشان به شدت جوان‌گرا بودند. جوانانی که کمتر اهل معامله‌اند، اینها وقتی به یک ارزش ایمان آوردند، صادقانه‌تر پایش می‌ایستند. جوانهای گمنامی را پیدا می‌کرد، به حکومت ایران، یمن، مصر و این طرف و آن طرف می‌فرستاد؛ بعد به طلحه و زبیر و بزرگترین سابقه‌داران و هم‌رزمهای خودش، کسانی که در حد خودش برای رهبری و خلاقیت مطرح بودند؛ حتی استانداری و شهرداری بصره و کوفه را به این‌ها نداد که بعد رفتند و جنگ جمل به راه انداختند. این کارهای علی بن‌ابی‌طالب درست بر خلاف سیر همه دیپلمات‌های سیاسی و رجال قدیم و جدید شرق و غرب دنیا است، برای اینکه رجال سیاسی سخنرانی‌هایشان با هم فرق می‌کند، ولی نحوه حکومت‌شان مثل هم است. یک جور حرف می‌زنند، جور دیگری حکومت می‌کنند. امام علی هم جور دیگری حرف زد و هم جور دیگری حکومت کرد، که با او در افتادند. علی بن‌ابی‌طالب (ع) است که وقتی مالک را به مصر، شمال آفریقا می‌فرستد، به او می‌گوید که با مردم حرف بزنی، در میان مردم باش، فاصله‌ات را از مردم زیاد نکن. اگر مردم به تو شک کردند و پشت سرت دارند پچ‌پچ می‌کنند، سکوت نکن و برو برای مردم توضیح بده. مثل کف دست. توی روایت حضرت علی (ع) است که مثل کف دست با مردم صاف باش، عذرت را به مردم بگو و اگر مشکلی داشتی از مردم عذر خواهی کن! علی به مردم گفت: من به شما خدمت می‌کنم، اما بنده شما نیستم، شما هم بنده من نیستید؛ همه جای دنیا می‌گویند که مردم بنده و نوکر حکومتند! ریاکارانند که می‌خواهند به طرز پیچیده سوار گردن مردم بشوند. می‌گویند مردم ما بنده شما ایم و بعد کار خودشان را می‌کنند. اما علی (ع) گفت: نه شما بنده من‌اید و نه من بنده شما. «انا و ائمت مملوکون لرب العالمین». فقط خدا مالک ماست. البته من در برابر شما مسؤولیت‌هایی دارم، به این دلیل که خدا از من خواسته. و من به این مسؤولیت‌ها عمل می‌کنم، حتی اگر به من پشت کنید. من به تکلیفی که در برابر

از حق و حقوقش، چه حقوق معنوی یعنی کرامت و عزت انسانیش و چه حقوق مادی‌اش، یعنی در مبارزه با ظلم کشته بشود شهید راه خداست. این یکی از پاسخها به کسانی است که بارها گفته‌اند و می‌نویسند دین سراسر تکلیف است و حق و حقوق در دین اکرام نشده. چطور از حق و حقوق بشر در دین صحبتی نشده وقتی که پیامبرش می‌گوید: اگر در راه دفاع از حقوقتان کشته بشوید، انگار در راه خدا کشته شده‌اید. شهیدید مثل آنهایی که در جنگ احد و خندق در رکاب حضرت محمد(ص) شمشیر زدند و کشته شدند. منتهی نه حقوق تنها. حقوق توأم با تکلیف. حقوقی که متقابلاً منشأ مسؤولیتهایی است. در دیدگاه‌های توتالیتر و نظامهای استبدادی مردم فقط تکلیف دارند و حقوقی ندارند. در نظامهای ماتریالیستی و لیبرال سرمایه‌داری که بر اساس غرایز انسان بنا شده مردم طبق ادعای تئوریک، فقط حقوق دارند و از مسؤولیت‌های انسان نباید حرف زد. شما تا از مسؤولیت و تکلیف حرف بزنی متهم می‌شوی به نقض حقوق بشر و به محض اینکه از آرمان‌ها و حدود ارزش حرف بزنی متهم می‌شوی به تئوریزه کردن خشونت. اما در تفکر علی بن‌ابی‌طالب همه انسانها بدون استثناء حقوقی دارند و وظایف و مسؤولیتهایی به اندازه‌ای که به مسؤولیت‌ها عمل می‌کنند، حقوق برای آنها حتما محترم است و به اندازه‌ای که از حقوق استفاده می‌کنند مسؤولیتهایی دارند که باید به آن تن در دهند. مسؤولیتهایی در برابر خدا، در برابر مردم و در برابر حق و سرنوشت خودشان. بنابراین می‌بینید که بین مبارزه با ظلم و دفاع از حقوق مردم با راه خدا و شهادت در راه خدا، یک پیوند عقیدتی در منطق علی بن‌ابی‌طالب (ع) برقرار است. این تعریفی که از جامعه دینی عرض کردم، پیامبر در باره‌اش فرمود: هیچ کس به اندازه علی قدرت ایجاد چنین سیستمی و ساختن پرداختن چنین جامعه‌ای را ندارد و بنابراین خداوند او را بعنوان وصی و خلیفه‌ی بعد از من نصب کرد و پیامبر در روز غدیر خم، این را به مردم ابلاغ کرد که مردم «علی اقوام علی هذا الامر» یعنی هیچ کس به اندازه علی نخواهد توانست چنین جامعه‌ای را بسازد و لذا او حق خلافت دارد. لذا او از طرف خداوند به حاکمیت منصوب شده. این انتصاب ملاکش چیست؟ این است که او بیشتر از همه به حقوق مردم وفا می‌کند و بیشتر از همه به مردم برای رسیدن به کمالات دنیوی و اخروی‌شان کمک می‌کند. همین منطق است که ایشان در خطبه

۱۳۲ نهج البلاغه در مانیفست حکومتی شان می فرمایند: درحکومت اسلامی کسی که بخیل است و حرص می ورزد و چشم کج در مال مردم و نگاه تحقیرآمیز به حقوق مردم دارد، نباید مسؤول باشد. افراد جاهل و قشری و عوام حق ندارند وارد حکومت دینی بشوند. «و لا الحافی و لا الحسائف و لا المرتشی». رشوه خواران «ولا المعطل للسنه». آنهایی که سنت خدا و پیامبر را تعطیل می کنند؛ یعنی در حکومت با قانون بازی می کنند و هر جا و هر وقت دلشان بخواهد قانون الهی را اجراء می کنند و هر جا دلشان می خواهد اجرا نمی کنند. فرمود من به اینها اجازه نمی دهم در حکومت دینی وارد بشوند. من نمی گذارم فاسدها و باندهای بی تقوا بر جان و مال و حقوق مردم مسلط بشوند. تا زنده ام نمی گذارم افراد بخیل و حریص به مال مردم، آدمهای دنیا طلب و عیاش و پرخور بر مردم حکومت کنند و وارد دولت بشوند. نمی گذارم افراد نادان و قشری و جاهل بر سر کار بیایند تا جامعه را منحرف کنند. «الجاهل یضلمهم بجهله». اگر جاهلان و سفها، افراد سخیف و نادان بر سر کار بیایند، جامعه را منحرف می کنند و نمی گذارم افراد زورگو و مستبد بر مردم مسلط شوند تا با بی عدالتی حکم برانند و اموال مردم و فقرا را بالا بکشند و همه چیز را توجیه کنند و افراد بی زبان و نجیب را در جامعه محروم کنند. «یقطعهم بجفائه». نمی گذارم رشوه خواران در مدیریت های حکومت نفوذ کنند تا حقوق مظلومین فراموش شود. «المرتشی فی الحکم». نمی گذارم قاضی های رشوه خوار بر گردن مردم سوار شوند تا مردم را نابود و سنت پیامبر را تحقیر کنند. فرمود: منطق من در حکومت این است و هر کس با من است بسم الله... هر کس بر من است باز هم بسم الله... در روایت دیگری فرمود: بدترین حاکمان و دولتمردان آنها هستند که حب الفخر دارند. حب الفخر یعنی همین جاه طلبی، شهرت طلبی، شهرت پرستی و خود را از مردم بالاتر دیدن. فرمود در حکومت اسلامی حاکمان حق ندارند از بالا به مردم نگاه کنند و مردم را پایین تر از خودشان بدانند و ببینند. فرمود: من با حاکمان متکبر نمی توانم کنار بیایم و همه آنها را یا اصلاح و یا حذفشان می کنم. بعد رو کرد به مردم: اما شما مردم! من خدا را اطاعت می کنم ولی شما من را اطاعت نمی کنید. در حالی که معاویه خدا را اطاعت نمی کند اما مردمش او را اطاعت می کنند. هر چه به شما دستور می دهم همین طور در هوا یخ می زند و به مقصد

آموزه های پیشاهنگان آیین تشیع و اسلام چطور می شود از پس استبداد - چه استبداد از نوع دهاتی و بدلیش و چه استبداد از نوع پیچیده - برآمد؟ حتی اگر برخی از حاملان بچه مسلمان های قبلی باشند که قبلاً خودشان به مبارزه این مفاهیم رفتند، و امروزه حامل همان مفاهیم و مدعی همان ها و مدافع همان ها شده اند. کم نبودند بچه هایی که به انگیزه مبارزه با اینها جلو رفتند و چون دست شان خالی بود تغییر ماهیت دادند. گفتند یک رزمنده ای از نیروی ختخش جدا شده بود و بعد از یکی، دو روز از پشت بی سیم تماس گرفت با فرمانده اش. گفتند کجایی گفت: اسیر گرفتم. خوب اسیر را بردار بیار. گفت: نمی آید، گفت: خوب خودت بیا، گفت نمی گذارد بیایم. گفت: پس اسیر شده ای، اسیر نگرفته ای! اینها بودند کسانی که رفتند اسیر بیاورند و حالا پیام مخابره می کنند که نه نمی گذارند ما بیایم و نه خودشان می آیند. تحت عنوانهایی که «ما از ارزشهای ایدئولوژیک توبه کرده ایم» و «بالغ شده ایم و از دوره کودکی خارج شده ایم». آن ارزشهایی که به پایش آن همه انسانهای شریف قربانی شدند و رفتند را به ریشخند می گیرند. شما ببینید مبارزه داخلی دشواری که امام علی بن ابی طالب (ع) بعد از خلافت و حاکمیت درگیرش شد، به مراتب پیچیده تر و از پای درآورنده تر از مبارزه های دوران جوانی علی بن ابی طالب بود یعنی جنگ رودررو با کفار و مشرکین و اشراف قریش. علی (ع) که هیچ وقت از خطر نترسید. حضرت زهرا (س) - در خطبه ده روز بعد از رحلت پیامبر در خطبه فدکیه در مسجد مدینه - می گوید: «هر وقت که شما از درگیری می ترسیدید، هم طرفدار ارزشها بودید و هم حاضر نبودید کشته بشوید. اینگونه طرفداری مجانی از عدالت، طرفداری بی هزینه از عدالت، هر جا خطری بود پدرم علی را می فرستاد به حلقوم جنگ و خطر» علی آدم خط شکن بود. خودش در نهج البلاغه می گوید: من از ۱۶ سالگی در خط مقدم می جنگم تا حالا که بیش از ۶۰ سال از عمرم گذشته و آنقدر تیر و ترکش خورده ام که قیافه ام عوض شده، که چهره ام برگشته و آثار جراحت روی صورتم است. درجایی می گوید: «والله، اگر همه عرب یک طرف بایستند و من هم یک طرف؛ به خدا سوگند من نمی ترسم. برای اینکه اصلاً برای من کمیت مهم نیست». همین علی در دوران حکومتش آنقدر تنها می شود و آنقدر تنها می گذارندش که نیمه شب، تنها باید برود توی نخلستانهای کوفه گریه

شهداء در اختیار ساز و کارهای لاییک سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. این همان چیزی است که دهها سال با آن مبارزه کردند و زیر شلاق شکنجه و تبعید شدند و زندان رفتند و کم‌کم می‌بینی حکومت، دینی هست و نیست. خود انقلاب هم هست و هم نیست. شعائر انقلاب هست و شعارهای انقلاب نیست و انقلاب دیگر یک دعوت و یک ایده نیست. یک نام و یک سنت به معنی عادت است. نه به معنی سنتی که در تعابیر دینی داریم. یک اسم مقدس است متعلق به تاریخ. در امور دنیوی و اجراییات و امور عرفی و امور غیرقدسی نباید دخالت بکند و الا آلوده می‌شود و کم‌کم جرئت نمی‌کنی اصل آن شعارهایی که انقلاب بر اساس آنها اصلاً راه افتاد، جایی زبان بیاوری و برای این معضل فقط یک راه حل وجود دارد؛ همان کاری که علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) کرد. بازگشت به دکترین اصل انقلاب؛ به هر قیمتی که می‌خواهد تمام بشود. هیچ راه حل دیگری نیست. اگر دین را به عنوان یک دعوت بزرگ ببینیم، قبل از اینکه او را به عنوان یک سنت - به همین معنای جامعه‌شناسی غیردینی عرض می‌کنم، نه سنت به معنی سنت معصوم که اصلاً کلمه سنت تویش طراوت و طراوت همیشگی خوابیده - آن‌زمان خواهیم دید که تمام آموزه‌های انقلاب و اسلام حتی حاشیه‌ای‌ترین آنها حتماً حاوی راه‌گشاترین پیام‌ها برای برافکندن طرح‌های تازه و ایجاد یک وضعیت تازه در جامعه ایران دهه سوم انقلاب است. در تشیع همه چیز علیه محافظه کاری است و آنوقت خواهی دید این فقر تئوریک و این تفرقه سیاسی و این فاصله طبقاتی که توی جامعه دارد بوجود می‌آید، همه آنها مولد یک چیزی است و همه آنها یک راه حل واحد دارد. انقلابی که به خاطر عدالت در گرفت و حکومتی که به خاطر عدالت تشکیل شد و عدالتی که توی چارچوب اسلام و با روح آتشفشانی علی و عقلانیت تشیع تعریف شد و تعقیب شد، امروز در دهه هشتاد و نود - دورانی که شما به بلوغ سیاسی و اجتماعی می‌رسید - چطور باید ادامه پیدا کند؟ و طبقه جدید و کاسب‌های جدیدی - که در دهه اخیر بعد از جنگ در کشور و در حکومت شکل گرفت و در سالهای اخیر در اقتصاد و فرهنگ و سیاست کشور پنجه انداخت و با سیستم‌های ما قبل انقلاب، با مفاهیم غربی دیالوگ برقرار کرد و با آنها تفاهم کرد و کم‌کم جا خوش خواهد کرد - را چطور می‌شود مهار کرد و در برابر عدالت علوی خاضع کرد؟ و بر اساس

نمی‌رسد. بعد فرمود که: پس اصلاً معلوم هست که شماها با چه نیتی با من بیعت کردید؟ دولت ارزشها و عدالت، مشروعیتش گره خورده است به اینکه مسؤولینش دنبال عدالت اجتماعی و پاسدار ارزشهای انقلابی و دینی و انسانی هستند یا نیستند. بنابراین شما باید مراقب آن ایده‌ای باشید که به صراحت یا با کنایه می‌گویند یا می‌نویسند که حاکمیت اصلاً نباید و نمی‌تواند ارزشهای فردی و اجتماعی اسلام را در سطح امور عمومی و اجتماعی پاسداری کند. دولت پاسبان نیکی‌ها نیست اصلاً نباید کشیک ارزشها و عدالت را بکشد. فقط دولت ژاندارم امنیت است. دولت فقط باید آزادی رقابت در عرصه اقتصاد و در عرصه سیاست و عرصه فرهنگ ایجاد بکند. امنیت برای رقابت آزاد بدون هیچ شرط و حدود اخلاقی و فکری ایجاد کند و نه در عرصه فرهنگ مسؤول دفاع از حقیقت است و نه در عرصه اخلاقیات اجتماعی مسؤول دفاع از ارزشهاست و نه در عرصه اقتصاد، سیاست و حقوق اجتماعی مسؤول اجرای عدالت است. این منطق می‌گوید: چه بسا لازم است که دولت‌ها برای حفظ قدرت و امنیت صاحبان ثروت بر خلاف ایمان، بر خلاف انسانیت و مذهب عمل بکنند. و آدم عاقل و انسان خردمند نباید دولت مردمی را به این دلیل سرزنش کند که چرا به منظور حفظ حکومت و قدرت از راه‌های غلط و عجیب و غریب استفاده کردی. برای اینکه در این منطق اگر رجل سیاسی امروز به خاطر بی‌تقوایی متهم بشود، فردا به خاطر نتیجه‌اش - یعنی کسب قدرت - در افکار عمومی تبرئه می‌شود. یعنی می‌گویند افکار عمومی عمل بد را به نتایجش می‌بخشند. تو هر کاری می‌خواهی بکن و به هر ترتیبی می‌خواهی به قدرت برسی، برس. مسئله‌ای نیست افکار عمومی فراموش می‌کند! شبیه این تعابیر را از نظریه‌پردازان سیاسی غرب و پدران سکولاریسم از آقای ماکیاولی تا دیگران تا همین امروز شماها زیاد می‌بینید. اینها اساسی را گذاشتند که طبق آن ملاحظات ارزشی نباید در تصمیم‌گیری دولت مردان دخالت کند چون معتقدند که با شخصیت اخلاقی نمی‌شود دولت تشکیل داد و به خصوص نمی‌شود آنها را حفظ کرد و بنابراین اخلاق از سیاست و دیانت از حکومت جداست و حتماً احتیاج است به یک مقداری حقه‌بازی و تظاهر و عوام‌فریبی، بخصوص در سیستم جمهوری که باید آراء را به هر شکلی جمع کرد و مسأله اصلی در آراء، مسأله کمیت است نه کیفیت و بنابراین دروغ‌های

زیبای شهریار و حاکم و دولتمرد برای حفظ شهروندان در اطراف او لازم است و فرزانه کسی است که ماهرانه دروغ بگوید. مهم این نیست که تو راست می‌گویی یا دروغ. مهم این است که قدرت بدست بیاید و قدرت را نباید با معیارهای دینی و ارزشی ارزیابی کرد. چون ارزشها متعلق به حوزه خصوصی آدمها هستند. نمی‌توانند ملاک داوری در مورد اقدامات عمومی باشند. که اینها همه مبنای تفکر سکولار و درست در مقابل تفکر علی بن ابی طالب (ع) است. تفکر سکولار که می‌گویم، اعم از دیدگاه‌های سلطنتی و توتالیتر و استبدادی سکولار است که کسانی مثل خود ماکیاولی یا توماس هابز طرفدارش بودند. یا نظامهای سکولار لیبرال که تنوریسین‌های جامعه مدنی در سنت لیبرالیسم طرفدارش بوده‌اند از جان لاک به بعد تا نظریه پردازان معاصر نئولیبرال. دنباله‌های این جریان در چند دهه اخیر، بطور خاص ادعا کرده‌اند که یک راه میان‌بر جدیدی کشف کرده‌اند برای دفورم‌های رادیکال تر در دولتهای سنتی و آن نه فقط تجدید نظر در ریشه حقوق و اخلاق بلکه تجدید نظر در ریشه‌های زبان و فهم مردم است. برای اینکه ریشه افکار قدیمی را در باب عدالت اجتماعی و ارزشها از خاک ذهن بشر بکنیم. چون مشکل بشر سنتی در ابهام زبان و انحراف زبان است. مشکل اصلی در ماهیت واژه‌هاست. واژه‌های قدیمی‌ای مثل عدالت. و باید این واژه‌های قدیمی مثل عدالت را بازنشت کرد و از رده خارج کرد و به جایش واژه‌های نوی بسازیم که همه این مفاهیم را مقید و محدود کند. یعنی مفاهیمی مثل عدالت یا ارزشهای اجتماعی که معیارهای فطری ما قبل دولتی‌اند برای دولتها و حاکمیت‌ها مزاحمند. اینها که اشاره می‌کنم یک مقدار زیادش را شما در نظریات فیلسوفان تحلیلی و گرایشات پوزیتیویستی در باب حقوق بشر می‌توانید تعقیب کنید. ببینید که چطور اینها همه مسئله عدالت و ارزشها را صرفاً به منازعات لفظی تبدیل کردند و گفتند تمام صحبت‌هایی که از عدالت اقتصادی و ارزشهای اجتماعی و حکومتی می‌شود که حکومت‌ها باید ارزشی باشند و دولتها باید ارزشی عمل کنند، اینها همه نقض علم اقتصاد و نقض علم سیاست است. این اقتصاد کلاسیک و سیاست کلاسیک که در دانشگاهها به شما تدریس می‌کنند، مضمونش همین‌هاست و شما جرئت درک ریشه‌ای آنها و جرات نقد آنها را به این زودی‌ها نخواهید داشت. چون نظام آموزشی ما، نظام آموزشی مبتنی بر ترجمه و

یک فرد قصری و خلاف طبیعت اوست و لذا سخت است. امر طبیعی مثل از کوه پایین آمدن است و آسان است. دعوت به غریزه و سازش و ضیافت و ... خیلی آسان است زیرا هزینه نمی‌خواهد. برای اینکه به طبیعت راحت طلب انسان سازگار است. دعوت به قیام و جهاد و ریاضت و مقاومت، سخت است. برای اینکه دعوت به حرکت سر بالایی در کوه است. یعنی خلاف طبیعت و غریزه است. انقلاب و اصلاح، یک امر قصری است؛ همانطوری که تهذیب نفس یک نفر خلاف طبیعت است، تهذیب نفس یک جامعه و حاکمیت خلاف طبیعت است. بنابراین سخت است. لذا خیلی‌ها می‌برند. خیلی‌ها اول گرم وارد صحنه می‌شوند و بعد تخت‌گاز پائین می‌دوند و علی‌بن ابی‌طالب با همه این گروهها درگیر بود و گرفتار همه اینها بود و در نهج‌البلاغه بخوانید که سراسر گلایه از همین اوضاع است و از مردم سردی که مثل سنگ، علی را نگاه می‌کردند و تنه‌ایش می‌گذاشتند. همان‌هایی که وقتی برای بیعت هجوم آوردند فرمود: آنقدر جمعیت ریخت که من زیر دست و پا ماندم. لباس پاره شد و حسن و حسین زیر دست و پا له شدند. همین مردم، وقتی که وارد پروسه اجرای عدالت شدم و تلخی عدالت را چشیدند بعضی از همین‌هایی که با من بیعت کردند از دین بیرون رفتند. گفتند: حالا که تو از دین می‌گویی اصلاً ما دین نمی‌خواهیم و بسیارشان پیمان شکستند و آنهایی که پیمان شکستند، من را در درگیرها و نبرد تنها گذاشتند و این بود که نبرد عدالت علی نیمه‌کاره ماند و کار علی را ساخت. ولی او در طول ۵ سال حکومتش با نحوه حکومتش و با نحوه شهادتش کار همه اینها را در تاریخ یکسره کرد. علی برای اینها در تاریخ آبرو نگذاشته، هر کس لااقل در جوامع اسلامی و شیعی بر سر حکومت بیاید، مردم فوری با عهدنامه مالک اشتر و نهج‌البلاغه مقایسه‌اش می‌کنند. جرئت هم نکنند مشروعیتش را زیر سؤال ببرند، مشروعیت آنها در دل همه زیر سؤال است. بنابراین اگر آن تحول بنیادی که عرض کردم انجام نشود، انقلاب وقتی خسته شد و شهیدانش را داد، دوباره در اختیار همان بروکراسی، در اختیار همان اندیشه‌های ما قبل انقلاب و همان سنت لایبک و غرب‌گرا قرار می‌گیرد و نهادهای کهن ما قبل انقلاب دوباره می‌آیند انرژی انقلاب و دستاوردهای او و نام انقلاب را به نفع خودش مصادره می‌کنند و یک مرتبه می‌بینید انقلاب دینی مستضعفین و حکومت دینی مجاهدین و

سه تا جنگ داخلی بر او تحمیل کردند. دوستان سابق خودش. برای اینکه حتی اگر هیئت حاکمه‌ی بعد از انقلاب، فاسد نشود و فاسد نباشد - که خیلی‌هایشان آدم‌های درستی و خوبی بوده و هستند - ولی طبقه حاکم که غیر از هیئت حاکمه است و از قبل از انقلاب در جامعه سیستم سازی کرده، گلوگاه‌های جامعه و نظام را می‌شناسند و دوباره می‌آیند آنجا سوار می‌شوند. یعنی ضد حمله‌ی ضد انقلاب به انقلاب، بعد از ۱۰، ۲۰ سال بعد از پیروزی انقلاب. نه با ترکش و خونریزی. جنگ سرد و بدون سر و صدا و با کار نرم‌افزاری همه چیز را دوباره پس می‌گیرند. دوباره تاکید می‌کنم طبقه حاکم غیر از هیئت حاکم است. هیئت حاکمه یک گروه سیاسی است که بر اهرم‌های رسمی مدیریت، مسلط است و ظاهراً آنها تصمیم می‌گیرند؛ اما طبقه حاکم آن گروه اجتماعی‌اند که سلطه‌شان سلطه‌ی اعتباری و قانونی نیست. رسمی نیست. اما سلطه حقیقی و عملی است. یعنی در واقع سلطه دست آنهاست، نه دست انقلابیونی که فقط برای پست‌ها آمده‌اند و آن نوک هرم نشسته‌اند. سیستم به این معنا است که قاعده علی‌رغم راس هرم تصمیم می‌گیرد و مدیریت می‌کند. این اتفاقی که بعد از جنگ بخصوص در دو دهه گذشته بخشی‌اش اتفاق افتاده و اگر پادزهر این سم به زودی اعمال نشود بخش دیگرش اتفاق خواهد افتاد، و به دست شماها فقط اعمال می‌شود. چون شماها یا کسانی هستید که در مجلس ختم این انقلاب شرکت خواهید کرد یا کسانی هستید که پرچم خونین انقلاب را از دست نسل قبل و سیصد هزار شهید می‌گیرید و در قله‌های بالاتری نصب می‌کنید، یکی از این دو اتفاق در هر صورت به دست شما اتفاق خواهد افتاد. این‌ها اتفاقاتی است که در صدر اسلام برای علی بن ابی‌طالب (ع) هم افتاد و علی با این وضعیت درگیر شد و این‌ها علی را با همه عظمتش به زانو در آوردند. انقلاب، هیئت حاکمه را عوض می‌کند ولی اگر نتواند طبقه حاکمه را عوض کند یا اصلاح کند، خودش بعد از اینکه تمام توانش را صرف کرد و شهیدانش را تقدیم کرد و فتوحاتی کرد و خسته شد، خودش دوباره، اهرم‌های قدرت را اگر نه به همان افراد قبل از انقلاب، اما در اختیار همان افکار، در اختیار همان اندیشه، همان تفکر، قرار می‌دهد و همان اتفاق از همان زاویه اتفاق خواهد افتاد. برای اینکه انقلاب و اصلاح، به تعبیر حکما، یک امر قصری است. قصر خلاف طبیعت است. همانطور که تهذیب نفس در

تقلید است. نه مبتنی بر اجتهاد و ابتکار و خلاقیت. اینها صریحاً می‌گویند که نباید با اعلامیه‌نویسی یک حقوق زایدی را برای فقرا و طبقات پایین در جامعه ایجاد کرد. اینها موی دماغ می‌شوند، پررو می‌شوند و این شعارها و تعابیر، این اصطلاحات، ما بعدالطبیعه است و اصطلاحات و تعابیر ایدئولوژیک است و اینها نباید وارد عرصه سیاست و مدیریت و اقتصاد بشود و این تعابیر ما بعدالطبیعی را ضعف و فقر با همدستی یک مشت مذهبی امل شاعر پیشه ابداع کردند برای اینکه جلو توسعه را بگیرند. منتهی خوشبختانه حق و حقوق با اعلامیه نویسی گرسنه‌ها و مدافعان گرسنگان ایجاد نمی‌شود و این حقوق الهی مردم و این حرف‌ها یک مشت ترکیبات کاذب است و حقوق در منطق ما قرار داد محض است. زبان عدالتخواهان و زبان بنیادگرایان دینی اصلاً مشکل ذاتی دارد و این شعارها یک مقدار اصوات بی‌معنی است. اینها صرف‌الاسم است. شما بحثهایی که پوزیتیسیها کرده‌اند نگاه کنید. تمام اینها را می‌گویند. می‌گویند تمام ارزشهای اخلاقی و تمام گزاره‌های ما بعدالطبیعی همه بی‌معنی و پوچ است. معنای واقعی نامها کجاست؟ آنجایی که سود مادی همه مبانی حقوقی، اخلاقی و عدالتخواهی را بی‌معنی می‌کند و زیر سؤال می‌برد. این یک جریان و یک خطر بالفعل برای انقلاب است و در واقع آخرین پیامهایی است که نسل قبل از شما دارد به شما منتقل می‌کند. ذهنهایی که این‌ها را ترویج می‌کنند و ترجمه می‌کنند، ذهنهای به شدت قشری و خشکیده هستند و تا حالا کار زیادی دست بشر داده‌اند. ذهنهایی که اصلاً روی ملاحظه این‌ها و روی خلاقیت این‌ها باران نباریده و با این مفاهیم ارزشی حتی یکبار هم آشنا نشده‌اند. والا کیست که نداند تمرکز بی‌قید و شرط سرمایه‌های انبوه برای مصارف شخصی و به نفع یک اقلیت فاسد مبتنی بر غصب و اسراف و تبذیر و ربا، این‌ها با ایدئولوژی ماتریالیسم در غرب و در جهان تئوریزه شد و ناخدایان سرمایه‌داری لیبرال صریحاً گفته‌اند که به تقدم ماده معتقدند و این ماتریالیسم اگر روزگاری معنا داشت، دیگر امروز خیلی ابلهانه و ارتجاعی است. امروز هر کسی در سطح مفاهیم سیاسی بزرگ مثل دولت و فلسفه قدرت، از عدل و ارزشها حرف بزند، او را فنا تیک و ضداستاندارد لقب می‌دهند و ضداستاندارد خودش در همه جای دنیا مباح است. احزاب نامرئی که بلدند چطور حکومت‌های انقلابی را بدون براندازی بازسازی بکنند و

پوستش را حفظ بکنند و محتویاتش را تغییر بدهند و پشت همین استانداردهای جهانی قیام بشوند. صریحاً می‌گویند که موضوع سیاست قدرت است نه حقیقت، نه فضیلت و نه عدالت. این‌ها دینی‌ترین و زنده‌ترین انقلابها را می‌توانند به روش تاکسی‌درمی‌ترین کنند و خشکش کنند و به تماشا بگذارند. بطوری که آن جنبش بزرگ با آن مفاهیم عالی هم باشد و هم نباشد. به قول سلمان فارسی وقتی که دید بعد از فوت پیامبر ریختند به خانه علی و علی را به زور کشیدند به سمت مسجد برای بیعت. آنجا دارد که بعضی از اصحاب خاص حضرت امیر دست به شمشیر به چشم علی نگاه می‌کردند که ایشان فرمان درگیری بدهند و حضرت امیر با چشمش اشاره کرد که کاری نکنید. آنجا دارد که سلمان فارسی کنار کوچه ایستاده بود و دید که دارند با علی چه می‌کنند. وقتی که حضرت امیر علامت داد که کاری نکنید. این دورانی است که باید تحمل کرد. دوران سکوت برای وحدت. و دوران قیام برای عدالت بعداً خواهد رسید. آنجا دارد که سلمان فارسی وقتی که دید عمامه علی را به گردنش انداخته‌اند و دارند او را می‌برند، به دیوار تکیه کرده بود و رو کرد به مردم و با لهجه فارسی گفت: کردید و نکردید. خطاب به آن جامعه و وارثان انقلاب پیامبر گفت کردید و نکردید. مسلمانی کردید و نکردید. حفظ ظواهر کردید اما باطنش را به باد دادید. مغز انقلاب را فدای قشرش کردید و مضمون انقلاب را فدای فرمش کردید. در این شرایط و بعد از تثبیت یک انقلاب، اگر نسل دوم و سوم انقلاب از مفاهیم انقلابی و ارزشهای انسانی در جامعه بعد از انقلاب، جانانه و ابوذری دفاع نکنند و قیام نکنند و حتی اگر سخت افزار انقلاب حفظ بشود، نرم‌افزارش عوض می‌شود. اگر هوشیاری ایدئولوژیک و انقلابی در این مسأله نباشد و انقلاب فقط سخت افزارش حفظ بشود، نرم‌افزارش تغییر می‌کند و شما متوجه نمی‌شوید. ما هم متوجه نخواهیم شد. مثل ساختمانی که ساختمانش باشد و ساکنانش عوض بشوند. ساختمانی که به دست انقلابیون و به دست عدالت‌خواهان و به دست مجاهدین و شهیدان ساخته شد، زیر سنگینترین آتشها، کم‌کم عدالت ستیزان و قاعدین و مخالفین اصل تئوری آن انقلاب دینی، ساکنان آن ساختمان خواهند شد. اگر این هوشیاری نباشد. این نظریه تناسخ اگر در مورد فرد انسان غلط است، به نظر من در مورد حاکمیت‌ها و نوع اجتماعات بشری صادق است. با یک نوع مجازگویی البته.

این ارواح خبیثه‌ی ماقبل انقلابها دوباره قابل احضار هستند و می‌توانند در بدن انقلابها حلول کنند و فرمان جامعه را به سمت دیگری بچرخانند. اول با زاویه‌های کم و بعد شما می‌دانید وقتی انحراف با یک زاویه کوچک شروع بشود، شما اولش تفاوت مسافتی بین این دو ضلع نمی‌بینید. اما وقتی در طول زمان ادامه پیدا کند همین زاویه کوچکی که باز شده، در طول زمان می‌بینید که آنقدر فاصله‌ها زیاد می‌شود که اصلاً دیگر کسی آن انقلاب را به جا نمی‌آورد. به جا نمی‌آورد که کی بوده، چی بوده، اصلاً برای چی تشکیل شده. اصلاً یک طوری که ظاهراً همه چیز به جای خودش هست و واقعاً هیچ چیز به جای خودش نیست. همه چیز درست است و همه چیز خراب و به همین دلیل است که انقلاب اسلامی نباید فقط به تغییر رژیم اکتفا می‌کرد، بلکه باید با نرم‌افزار جدید دینی و انقلابی به تغییر سیستم بپردازد. تعویض رژیم کافی نیست. باید سیستم عوض بشود و الا اگر سیستم عوض نشود همان ارزشهای ما قبل انقلاب یا خودشان و یا شیخ‌شان دوباره به داخل حاکمیت و به داخل جامعه و به داخل افکار عمومی و به داخل دانشگاه عودت می‌کنند. چنانکه دارند می‌کنند. آن از در رفته‌ها از پنجره برگشتند. تعویض هیئت حاکمه کافی نیست، باید طبقه حاکم هم عوض بشود. طبقه‌ای که در جامعه جاهلی حاکم بود و بر آن اساس حکومت می‌کرد، باید آن عوض بشود و الا تعویض هیئت حاکمه کفایت نمی‌کند صورت عوض می‌شود و سیرت دوباره تجدید و باز تولید می‌شود. باید آن طوری که حضرت امیر فرمود، کفگیر انقلاب، محتویات دیگر سیستم حکومت و جامعه را بهم بزند. «حتی یعدو اسفلکم اعلیکم و اعلیکم اسفلکم». فرمود در حکومت من، من اوضاع را به هم می‌ریزم. گفت: کاری می‌کنم مثل اینکه کفگیر توی دیگر می‌رود و پائین‌ها را می‌آورد بالا و بالاییها را می‌برد پایین، من همه‌تان را به هم می‌ریزم. این طور نیست که بگویم شماها همانطور که بودید هستید و ما همانطور مثل بقیه می‌آییم حکومت می‌کنیم، برویم جلو ببینیم چه می‌شود. چرا خطر حذف موجه ارزشهای انقلابی همیشه بعد از پیروزی و استقرار یک انقلاب، دوباره یک خطر جدی، تهدیدکننده و زنده است؟ چرا؟ علی‌بن ابی طالب دو و نیم دهه بعد از رحلت پیامبر وقتی وارد حکومت شد، با تمام وجودش این فاجعه را لمس کرد و خواست اوضاع را برگرداند. خواست تغییر در سیستم ایجاد بکند و